

روایتی از زندگی پاسدار شهید مرتضی بخشی
که در حمله رژیم صهیونیستی جانش را فدای میهن کرد

۵۴

خداوند برای شهادت نگهش داشته بود



عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

مسجد ساده و در حال ساخت محله سیدرضی، اهالی
را در مناسبت‌های مختلف دور هم جمع می‌کند

پیر و جوان زیر یک سقف

۶



همسایه به همسایه، دیدار سی‌وسوم، معاد ۴۸

۲

آستین بالازدن
برای همسایه‌ها

اولین دوره مسابقات فوتبال محله امیریه
برای بزرگداشت شهدای وطن برپا شد
افتخارات ما، تقدیم به شهدا

۷

همسایه به همسایه، دیدار سی وسوم، معاد ۴۸

آستین بالا زدن برای همسایه ها

فاطمه سیرجانی انس والفت بین همسایه های کوچه معاد ۴۸ در محله سید رضی به ویژه قدیمی ترها مثال زدنی است: همسایه هایی که برای برقراری ارتباط و به جا آوردن رسم همسایه داری به هر بهانه ای از حال هم خبر دار می شوند و به وقت گرفتاری و نیاز از هم غافل نیستند. بعضی از آن ها از چند سال قبل تصمیم گرفتند بابتایی جلسات قرآن، زمینه دورهمی های محلی را بیشتر فراهم کنند تا پیش از پیش از حال و احوال هم با خبر باشند. بعضی ها هم بارها اندازی مرکز خیریه در ایام کرونا به کمک همسایه ها آمدند. حالا این مهربانی هاریشه دار و ادامه دار شده است و آدم های مختلف در این روند نقش داشته اند. از جمله شهربانو حسن زاده که توسط همسایه ها به مامعرفی می شود.

جلسات قرآن، برکت آورد

شهربانو خانم حسن زاده یکی از بانوانی است که تقریباً همه قدیمی های محله از او به نیکی یاد می کنند. او از سال ۸۱ به این کوچه آمده و به برکت قرآنی که حافظ آن است، خیلی زود به عنوان مفسر قرآن در محافل قرآنی جای خود را پیدا کرده است. او می گوید: آشنایی من با همسایه ها در حسینیه قاسم آبادی های مقیم مشهد شکل گرفت. آن ها بعد از اینکه متوجه شدند حافظ قرآن هستم، خواستند در جلسات قرآنی برای شان قرآن تفسیر کنم. همسایه ای درباره او می گوید: خانم حسن زاده وقتش را برای آموزش قرآن و همراه کردن اهالی با جلسات قرآنی صرف می کند و از این طریق باعث شده است برکت در زندگی و محله ما جاری باشد. خود شهربانو خانم می گوید: محفلی که کلام خدا در آن تلاوت می شود، محفلی است که هر کسی بی دعوت می تواند به آنجا برود. ما با راه اندازی این محافل، خیلی از همسایه ها را که خانه نشین بودند، وارد برنامه های قرآنی و در ادامه، نشست های فرهنگی و آموزشی کردیم. او مهربانی با همسایه و خبرگیری از حال هم را توصیه بزرگان دین می داند.



●● حال همسایه بیمار را می پرسم

فاطمه صاحبی از قدیمی های محله است که از اوایل دهه ۶۰ به اینجا آمده اند. فاطمه خانم را شهربانو حسن زاده به عنوان یکی از دغدغه مندان و بانوان خیر محله معرفی می کند و می گوید: یکی از همسایه های پای کار برای گرفتن زمین مسجد محله، خانم صاحبی بود که با پیگیری ها و نامه نگاری ها در کنار بقیه دغدغه مندان توانست بنای مسجد در انتهای کوچه معاد ۴۸ را پایه گذاری کند. او همچنین در دوران کرونا بارها اندازی خیریه ای در محله و مجاب کردن برخی همسایه ها اقدام به دوخت ماسک کرد و با جمع آوری کمک های مردمی، مایحتاج ضروری را به دست نیازمندی که از قبل شناسایی شده بودند، می رساند. صاحبی هنوز هم نسبت به اطرافیان بی تفاوت نیست و همیشه سعی دارد حال همسایه ها و به ویژه بیمارانش را جویا شود. خودش می گوید: مسلمانی باید به عمل باشد، نه در حرف. یکی از نشانه های مسلمان واقعی، رسم خوش همسایه داری و مدارا و مهربانی با آن ها است. اینکه همسایه ام از من راضی باشد، برایم ارزشمند است.

●● احوال پرسی در مسجد

فاطمه غفاری را صاحبی به مامعرفی می کند: بانوی بسیجی دغدغه مند و فعال در امور فرهنگی که با روی خوش و اخلاق پسندیده توانسته است دختران نوجوان و جوان بسیاری را جذب مسجد محله و برنامه های فرهنگی آنجا کند. صاحبی می گوید: تحصیلات دانشگاهی و روی خوش فاطمه خانم در جذب دختران جوان و نوجوان تأثیرگذار بوده است. غفاری که همسرش فرهنگی است، از هشت سال قبل به این کوچه آمده اند. او می گوید: زندگی های آپارتمان نشینی امروز خیلی از همسایه ها را از هم دور کرده است و ارتباط گیری ها را سخت: اما حضور در مسجد و مجالس قرآنی سبب می شود ما از حال و احوال هم خبردار شویم. فاطمه خانم غفاری می گوید: در این روزها سعی داریم علاوه بر اینکه در مسجد از حال و احوال همسایه ها جویا می شویم، اگر مشکلی هم دارند، آستین ها را بالا بزنیم و کاری برایشان کنیم. او ادامه می دهد: هدف من از کار در مسجد و جذب کودکان و نوجوانان این است که بچه های محله در فضای سالم رشد کنند و همسایه ها خیالشان از فرزندانشان راحت باشد.



اجتماع بزرگ کودکان و نوجوانان مشهدی
در یادبود شهدای ایرانی حملات رژیم صهیونیستی

سربازان میهنی



هرکدامشان با یک نماد وارد مراسم شدند، یکی با سربند یا حسین (ع)، دیگری با پرچم ایران و نوجوانی هم با موشک کاغذی که روی آن نوشته شده «مرگ بر اسرائیل». کودکان و نوجوانان از نقاط مختلف مشهد، خود را به زمین چمن بوستان ملت رساندند. آمدند تا یاد شهدای کودک و نوجوانان در جنگ دوازده روزه با رژیم صهیونیستی را گرامی بدارند و با سلام های نظامی و مشت های گره کرده بگویند که سرباز ایران هستند.

در این مراسم که با همکاری شهرداری مشهد، سازمان بسیج استان و گروه های مردمی برگزار شد، والدین هم فرزندان خود را همراهی کردند. مراسمی که همراه شد با پخش موسیقی های ملی و میهنی و با همخوانی کودکان و نوجوانان صحنه های زیبایی را رقم زد. «بچه ها این بار شما فرمانده اید» به عنوان شعار پایانی برنامه اعلام شد تا مسئولیت پذیری و انگیزه بیشتری در دختران و پسران کودک و نوجوان ایجاد شود.

ورزشکاران در کلاس امداد رسانی

در هفته گذشته، تعدادی از ورزشکاران منطقه ۱۱ دوره های آموزشی امداد رسانی در شرایط بحرانی را سپری کردند. در این دوره که به همت گروه دوام ثامن منطقه برپا شد، بیش از شصت ورزشکار حاضر شدند. به ورزشکاران حاضر احیای قلبی ریوی (CPR)، کنترل خون ریزی، درمان آسیب های رایج ورزشی و امداد رسانی در شرایط بحرانی آموزش داده شد.

نمایش و فروش هنر دست بانوان

نمایشگاه یک هفته ای صنایع دستی بانوان در بوستان مادر و کودک، با استقبال خوب شهروندان و فروش مطلوب پایان یافت. مرکز آموزش فنی و حرفه ای نجفیه با همکاری شهرداری منطقه ۱۱ این برنامه را تدارک دید تا زمینه فروش محصولات مهارت آموختگان را فراهم کند. در این برنامه که ۶ مرداد پایان یافت، همه محصولات تولید دست بانوان بود.

آب: حیات امروز، میراث فردا

کارگاه آموزشی مصرف بهینه آب، ویژه بانوان و دختران در سایت بانوان بوستان ملت برگزار شد. این برنامه فرهنگی با توجه به شرایط کم آبی و خطرات آن با همکاری شرکت آب و فاضلاب مشهد و مدیریت بوستان ملت برپا شد. راهکارهای صرفه جویی در مصرف آب و ارائه آن به دیگران از مهم ترین مباحث آموزشی بود که مطرح شد.





● «پله های پرواز» برای دختران توس

دورهمی خودشناسی دختران محدوده منفصل شهری توس با عنوان «پله های پرواز» برپا می شود. این برنامه با هدف شناخت دختران توس از توانمندی های خود و آگاهی بیشتر از فضای پیرامونی و ظرفیت های محلی و شهری به همت گروه دختران مروارید و با همکاری شورای اجتماعی محلات فردوسی، چهاربرج و کلاته برفی آغاز شده است. نشست های خودشناسی و پرورش استعداد دختران توس روزهای پنجشنبه با حضور و همراهی مربیان باتجربه در فضاهای عمومی محلات توس برپا می شود و در پایان جلسات، هم فکری اعضا با هدف بررسی توانمندی های یکدیگر انجام می گیرد.



● بزرگداشت به یاد اولین شهید محله فردوسی

چهل و سومین سالگرد شهادت عبا... آراسته، فرصتی شد تا خانواده شهید، مردم و مسئولان در مسجد جامع صاحب الزمان (عج) گرد هم آیند و مراسم بزرگداشت شهیدای محله فردوسی را برپا کنند. عبا... آراسته اولین شهید محله فردوسی در سالیان دفاع مقدس بود که در سال ۱۳۶۱ به این درجه رفیع نائل شد. این مراسم با خاطره گویی هم محله ای ها از دوستانشان که در سال های دفاع مقدس شهید شده اند، همراه شد.

● یکشنبه ها، کودکان و شاهنامه

یک برنامه مردمی، در روزهای گرم تابستان، دختران و پسران توس را به آرامگاه فردوسی می کشاند تا پای درس شاهنامه بنشینند. آموزش شاهنامه برای کودکان توس، به همت انجمن رهپویان شاهنامه تدارک دیده شده است و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مشهد و مجموعه آرامگاه فردوسی نیز برای برپا شدن جلسات مشارکت دارند. این برنامه فرهنگی که یکشنبه ها ساعت ۱۰ صبح با حضور کودکان و نوجوانان در محل آرامگاه برگزار می شود، مورد استقبال قرار گرفته است.



● پویشی برای «آب»

اهالی محله امیریه، در روزهای کم آبی و بحران هایی که در کمین زندگی و طبیعت ماست، پویش «به اندازه آب مصرف کنیم» راه انداخته اند. این پویش به همت فعالان فرهنگی محله از فضای مجازی آغاز شده و حالا به فضاهای عمومی محله رسیده است. در این پویش، تعدادی از فعالان فرهنگی علاوه بر انتشار پوستر در صفحات مجازی، در مساجد و محل های تجمع حاضر می شوند و وضعیت کمبود آب و اقدامات مفید در این راستا توضیح می دهند.



هنرستان کشاورزی، میزبان بچه های مشهد

در راستای طرح مهارت آموزی نوجوانان مشهدی در قالب طرح مانا، هنرستان کشاورزی شهید یوسفی در منطقه ۱۲ میزبان این افراد است. به این ترتیب نوجوانان مشهدی از نقاط مختلف شهر به این مدرسه می آیند تا با مهارت های جدیدی در حوزه کشاورزی و دامداری آشنا شوند.

نصب پلاک افتخار شهید ربانی

به همت معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۱۲، در هفته گذشته پلاک افتخار برای یک شهید دیگر محله امیریه نصب شد. پلاک افتخار شهید علی ربانی، ابتدای کوچه شهید ثانی ۷۱ رامزین کرد. این اقدام در هفته های گذشته با هدف تکریم خانواده معزز شهید و ایثارگران بر چند منزل منطقه انجام گرفته است.

تولید صنایع دستی در الهیه

مدیران فرهنگ سرای الهیه، در راستای حمایت از تولیدهای خانگی، اولویت آموزش های خود را بر حوزه صنایع دستی متمرکز کرده اند. در همین راستا از ابتدای تابستان تاکنون، چند دوره آموزشی دریا زده حوزه صنایع دستی برگزار شده است. تولیدات چرمی، سفالی، نقاشی روی شیشه و سنگ، کار با چوب از مهم ترین رشته های آموزشی است.



پروژه احداث کنارگذر بولوار شاهنامه تکمیل شد

تعامل و مشارکت برای توسعه توس

پروژه احداث کنارگذر بولوار شاهنامه و سامان دهی بخشی از معابر خاکی به همت شهرداری منطقه ۱۲ و با مشارکت شهروندان تکمیل شد.

شهردار منطقه ۱۲ درباره این طرح عمرانی گفت: کنارگذر خیابان شاهنامه حدفاصل شاهنامه ۶۱ تا ۶۵ احداث و به مساحت ۹۰۰ مترمربع آسفالت شد.

مهدی خداشناس، اجرای این پروژه را نمادی ارزشمند از تعامل و مشارکت میان مجموعه مدیریت شهری و شهروندان دانست و افزود: کنارگذر بولوار شاهنامه به درخواست شهروندان و با مشارکت خود ساکنان و کسبه به اجرا رسید تا زمینه توسعه توس بیش از پیش فراهم باشد.

وی ادامه داد: تلاش و برنامه ریزی شهرداری منطقه ۱۲ این بوده که رویکرد عمرانی «شهر ایمن شهر هموار» در محدوده منفصل شهری توس همانند محدوده متصل شهری با جدیت دنبال و اعمال شود. مشارکت شهروندان و تعریف پروژه های تعاملی برای مدیریت شهری حائز اهمیت فوق العاده ای است و در این پروژه نیز مهم بود.



روایتی از زندگی پاسدار شهید مرتضی بخشی که در ح...

خداوند برای شهادت

سیاه می پوشید، همه سیاه آمدند در حالی که خودش سفید بود. نام شهید مرتضی بخشی که نام شهید مرتضی بخشی بود. مسجد امام رضا (ع) از جمعیتی بود که فریاد می زدند مبارک. حالا نامش در کنار جاش خوش کرده و بین اهالی و فداکار بیشتر شناخته شده است. در این سوانح روزی که از پرکده بخشی گذشته است، پدرش با

فاطمه شوشتری آتش پس که اعلام شد، ریحانه خانم و بچه هایش که در بی خبری به سر می بردند، منتظر بازگشت آقا مرتضی شدند، اما... آقا مرتضی نیامد. همان روز خبر پر کشیدنش به ریحانه خانم و چهار فرزندش رسید. درست شبیه آنچه بارها خودش به ریحانه گفته بود. اینکه روزی در خانه را می زند و می گویند همسرت در راه وطن و دینش شهید شد. حالا او برگشته و همان طور که باب دلش بود، روی دستان مردم باشکوه تمام تشییع شده است. درست در روز اول محرم که همیشه به نام امام حسین (ع)



ای کاش من هم سهمی در جنگ داشته باشم

روزی که رژیم صهیونیستی به کشورمان تجاوز کرد و جنگ شروع شد. آقا مرتضی و ریحانه خانم سفر بودند. خبر تابه گوششان رسید، زود راهی مشهد شدند. با اتفاقاتی که در راه افتاد، با تأخیر رسیدند و وقتی آقا مرتضی دو روز بعد از جنگ در محل کارش حاضر شد، متوجه شد تعدادی از همکارانش راهی شهرهای دیگر شده اند تا سهمی در دفاع از کشورشان داشته باشند.

ریحانه ابراهیمی آن روز و حرف های مرتضی را خوب به یاد دارد و می گوید: آن روز همه حسرتش این بود که چرا روز اعزام نیروها در پادگان نبوده است تا او هم با آن ها راهی شود. همه اش می گفت: «ای کاش من هم بتوانم سهمی در جنگ و دفاع از کشورم داشته باشم». شاید باورتان نشود الان با خود می گویم آن قدر که این راز ته دل گفت، خدا هم برایش خواست و یک روز بعد یعنی روز سه شنبه با تلفن اعلام کردند که برای اعزام به اصفهان آماده شود.

۱۲



داستان جلد

فرصت خدا حافظی نشد

پنج روز از جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی به کشورمان گذشته بود که آقا مرتضی ساکش را روی دوشش انداخت و سر ظهر از خانه بیرون زد تا خودش را به پادگان برساند و راهی اصفهان شود؛ آخرین روزی که در خانه بود و ناهار نخورده رفت.

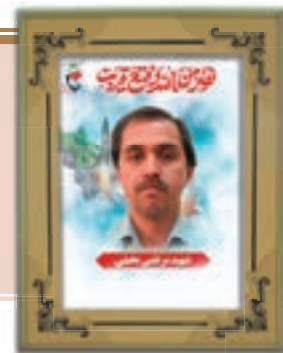
ریحانه خانم آن روز سفره را پهن کرده و چهار فرزندشان را دورش نشاند و بود تا مردم از راه برسد و همه با هم مشغول خوردن غذا شوند. آن طور که ریحانه می گوید، مرتضی آمده نیامده. از همه خدا حافظی کرد و رفت. همسر شهید تعریف می کند: سر ظهر بود که برای خرید خرده ریز خانه بیرون رفت. چیزی نگذشته بود که زنگ زد و گفت ساکش را ببندم زیرا زنگ زده بودند تا راهی اصفهان شود. خیلی زود خودش را به خانه رساند و بلافاصله لباس هایش را عوض کرد و ساکش را برداشت. سفره پهن بود. گفتم مرتضی، حداقل چند قاشق ناهار بخور، بعد برو. حرف از اینکه دیر می شود، آورد و سر سفره ننشست. حتی گفتم بمان تا برای راحت ساندویچ درست کنم؛ باز هم حرف از اینکه دیر می شود، زد و گفت: نمی خواهم زحمت بکشی؛ توی راه بیسکویت می خرم. شاید باورتان نشود آن روز آن قدر عجله داشت و دوست نداشت که از اعزام جا بماند، حتی فرصت خدا حافظی درست و حسابی هم نشد. قبل از آن هر بار به مأموریت می رفت، خوب خدا حافظی می کرد.

موقع رفتن دستی به سر بچه ها کشید و به پسرش گفت: «مراقب مادر و خواهر و برادر هات باش». بعد هم هر چیزی داخل جیبش بود، از کارت های بانکی گرفته تا بقیه را خالی کرد و دست من داد.

مرگ را با شهادت می خواست

مرتضی می خواست مثل دایی اش، حسینعلی ابراهیمی، شهید وطن باشد. ریحانه این را که می گوید، به حرف معروف همسرش اشاره می کند: «همیشه حرفش این بود که آدمیزاد در رختخواب هم باشد، بالاخره می میرد و چه چیزی بهتر از اینکه

به جای چنین مرگی، شهادت نصیبش شود.» او می گوید: مرتضی قبل از ورود به سپاه چند سالی نقاش ساختمان بود. مدتی هم روی ماشین های سنگین کار کرد. بعد از دو اجماع در ترابری سپاه مشغول شد که آنجا باید پدرش همکار بود. از همان موقع همیشه حرفش این بود که دوست دارد شهید وطن باشد و باشکوهی که شهید دارند، تشییع شود. حرف من هم در مقابلش همیشه با خنده این بود که «جنگ کجا بود که تو بخوای شهید شوی! از این حرف هانزن.» حتی وقتی شهیدی می آوردند، حتماً در تشییع او شرکت می کرد یا اگر تشییع شهید را در تلویزیون پخش می کردند، نشان من می داد و می گفت: «دوست دارم مثل این شهدای دست های مردم تشییع شوم.» البته که فقط حرفش نبود؛ سعی می کرد سبک زندگی اش هم مثل آن ها باشد. به شدت مهربان بود. عصبانی نمی شد. روی حرام و حلال مال حساس بود و هر سال با دقت فراوان، خمس و زکاتش را حساب می کرد. در خانه کمک دست من بود و دوست نداشت رنجی از او به دل داشته باشم. روزی که خبر شهادتش را دادند و بعد پیکرش را داخل تابوت روی تریلی بین صداها نفر جمعیت مردمی دیدم، گفتم «مرتضی، خوش به حالت که به آرزویت رسیدی، قهرمان وطن.»



دل بزرگش لیاقت شهادت داشت

برائتلی بخشی، پدر آقا مرتضی، خودش جنگ دیده است. او که در عملیات های مختلف دفاع مقدس هشت ساله به عنوان نیروی پشتیبانی حضور داشته و جانانه از وطن دفاع کرده است، او مرتضی را با اخلاق نیکویش به یاد می آورد و تعریف می کند: مرتضی اولین فرزندم بود، مأخوذ به حیا و حرف گوش کن. یاد من نمی آید یک بار بی احترامی به من و مادرش کرده باشد، حتی اگر برای موضوعی حرفمان می شد. دل بزرگ و مهربانی داشت. سال هاست که با هم در یک ساختمان زندگی می کنیم. در همه این مدت هر وقت می خواست سرکار برود، در خانه را می زد. دست من و مادرش را می بوسید و می گفت: «دارم می روم، شما کاری ندارید.» این مهربانی البته شامل همه می شد. اگر در فامیل و آشنا کسی فوت می کرد، اولین نفری بود که در بحث مالی کمک صاحب عزا می شد تا در تنگنا قرار نگیرند. یا اگر قرار بود مراسم روضه بگیریم، خودش کار را به دست می گرفت. به گفته پدر شهید وقتی زلزله، سنگ بست را لرزاند، یک ماه او و مرتضی به روستای قلعه سرخ رفتند تا کمک حال مردم زلزله زده در بتایی و دیگر کارها باشد. می گوید: الان که ۴۵ سال زندگی اش با آن خلق و خوی نیکو از نظر من می گذرد، با جرئت می گویم دل بزرگ او لیاقت شهادت را داشت.

زبانمان بند آمد

پدر شهید از آخرین وداعش با مرتضی می گوید: اینکه چرا او به چشم های پدر و مادرش نگاه نکرد و رفت: «خیلی عجله داشت. نگران بود به اعزام نرسد. سروروی ما را بوسید و من و مادرش هم پیشانی اش را بوسیدیم. همان لحظه هم به چشم های مانگاه نکرد. شاید دلش نمی خواست دلش در رفتن سست شود. همان موقع از دهنم گذشت که بگویم مرتضی، تو تازه از سفر برگشته ای و پای همسرت که در سفر شکسته، هنوز در گچ هست و بچه هایت به تونیاز دارند. اما زبانم بند آمد و نشد چیزی بگویم.»

حرف ریحانه هم از لحظه آخرین خدا حافظی همین است و می گوید: روز برگشت از سفر پای من شکست و گچ گرفتیم. بچه ها هم در راه مریض شدند. به وقت خدا حافظی از مرتضی دوست داشتم بگویم در این اوضاع کجای خواهی بروی، ولی انگار صد هانفر جلود هانم را گرفته بودند.

مرتضی دو روز بعد از رفتن به ریحانه زنگ می زند و خبر رسیدنش به اصفهان را می دهد و می گوید حالش خوب است. این اولین و آخرین تماس آن ها در زمان مأموریتش در جنگ دوازده روزه بود: «از روزی که رفت، دلم آشوب بود. پنجشنبه که زنگ زد، بهش سپردم حتما صدقه بدهد که گفت صدقه داده و گفتم دعای ماهمراهش است. کلام مرتضی عادت داشت هر روز صدقه کنار بگذارد و ما را هم به این کار عادت داده بود. از روزی که رفت، من هم هر روز به نامش صدقه می دادم و دعای خواندم ولی آشوب دلم کم نمی شد. درست روز قبل از آتش بس بود که در میان دلشوره ها احساس کردم چیزی از وجودم کنده شد. یک آن به خودم گفتم برای مرتضی اتفاقی افتاد. امانمی خواستم قبول کنم و باز به دعا متوسل شدم. تا اینکه خبر شهادتش آمد و الان هم از خود شهید آرامش را در نبودنش طلب کرده ام و راضی ام به رضای خدا.»

خدمت به پدر و مادر فراموش نشود

رابطه عمیقی را که بین مرتضی و پدر و مادرش بود، ریحانه بارها دیده و گفته همسرش مبنی بر اینکه خدمت به پدر و مادر فراموش نشود، آویزه گوشش است. او می گوید: آقا مرتضی هر روز به پدر و مادرش سر می زد. عصرها که خانه بود، می گفت «بیایک ربع برویم کنارشان بنشینیم؛ حتی اگر حرفی برای گفتن با آن ها نداشته باشیم، نگاه کردن به صورتشان هم ثواب دارد.»

حاج آقا براتعلی، پدر شهید، هم از دلی که گرم بود به بودن چنین پسری، سخن می گوید و اینکه چقدر کمک دستشان بود: «خداوند قسمت کرد و دو سفر کر بلا با مرتضی برویم. در سفرهای زیارتی چون معتمد هم سنگینی من و بارم نباید به دوش کسی باشد. اجازه نمی دادم ساکم را بردارد. امانا غافل می شدم، می دیدم همه ساک ها را یک تنه برداشته است و می رود. حتی چند باری دعوایش کردم. اما حرف او یک کلام بود و می گفت: بابا دوست دارم در این سفر بیشتر به تو و مادر خدمت کنم.»

سکینه خانم، مادر شهید، هم از این سفر زیارتی با مرتضی، خاطره زیاد تعریف می کند، از اینکه جگه کو شده اش چقدر هوایش را داشت و مثل پروانه دورش می چرخید: «استخوان درد اجازه نمی داد زیاد راه بروم و مجبور بودم روی ویلچر بنشینم. مرتضی هم ویلچر را هل می داد. یک آن متوجه شدم که مرتضی پایش را کج می گذارد. به پدرش گفتم و متوجه شدم زیر پایش تاول زده اما چیزی نگفته است. از روی ویلچر بلند شدم و گفتم مادر به فدایت هر طور باشد خودم راه می روم امانمی گذارم تو با این پایت ویلچر را هل بدهی. هر چه گفت، من ننشستم. شاید باورتان نشود که با همین اوضاع برای ویلچر خالی، یک سالمند دیگر پیدا کرد و مسیری هم او را هل داد.»



له رژیم صهیونیستی جانش را فدای میهن کرد

نگهش داشته بود

روی صورت، همواره می گوید: گویی خداوند مرتضی را برای شهادت نگه داشته بود و حالا میاه افتخار همه ما ست.

مادر و همسرش هم بر این باورند و اینکه چطور شهید وارد سپاه شد و از آنجا راهش به اصفهان، محل شهادتش باز شد را هم خواست خدای دانند. مرتضی بخشی روز هفتم جنگ دوازده روزه ایران با رژیم صهیونیستی در اصفهان به شهادت رسید و دو روز بعد در عتیرماه با حضور پرشکوه مردم در مشهد تشییع و در بهشت رضا^(ع) به خاک سپرده شد.

پوشیدند و برایش پید پوش بود. آن روز بخشی را نشنیده بود، در محله نقویه مملو شد «قهرمان شهادت دیگر قهرمانان ملی همسایه ها این مرد است.

شدن شهید مرتضی داغی در دل و با اشکی

مثل بابا مهربان باشیم

تک دختر و سه پسر آقا مرتضی، بعد از شنیدن خبر شهادت بابا هنوز هم باورشان نشده است که در آن ظهر گرم تیرماه آخرین بار با پدر خدا حافظی کرده اند. آن ها هنوز هم منتظرند بابا مثل مأموریت های قبلی با دست پر از در وارد شود و بگوید: «سلام بچه ها من آمدم. کی هدیه می خواهد؟»

هیچ کدامشان چندان اهل صحبت نیستند و تنها حرفشان این است که دوست دارند مثل بابا مهربان باشند و دست و دل بازی او را ادامه دهند. پسر ها هم دوست دارند روزی پا جای پای پدر پاسدارشان بگذارند و مدافع وطن شوند. آن ها می گویند این روزها هر کس در هیئتشان عزاداری می کند، به خاطر همه زحمت های پدرشان، او را هم یاد می کند و نامش همیشه سر زبان هاست.

از حادثه ها جان به در برد که شهید شود

داغ مرتضی روی دل سکینه خانم تازه تازه است. به قول خودش آخر مادر است و فرزند، پاره دل و نور چشم. با وجود این، آرامش را همچون چهره های ریحانه خانم و پدر شهید می توان در چهره او هم دید. مادری که اگر الان خبر شهادت فرزندش را شنیده است، چهل سال قبل، خبر شهادت برادرش را شنید.

هنوز باورش نیست که حدود چهل روز پیش آخرین خدا حافظی اش با در دانه پسرش بوده است و با این حرف که «پسر خدا تو را برای شهادت نگه داشته بود، جمله اش را چنین کامل می کند: هر چه از حوادث و بلاهایی که سر مرتضی در این ۴۵ سال آمد بگویم، کم گفته ام. سه سال و نیمش بود که از بالای درخت افتاد و راهی بیمارستان شد. کمی که بزرگ تر شد ماشین بهش زد و کلی آسیب دید. در نوجوانی با موتورسیکلت تصادف کرد. در جوانی یک بار در زیرگذر حرم مطهر با موتورسیکلت دیگری شاخ به شاخ شد و آن قدر بد ضربه دیده بود که تا چندین هفته نمی توانست راه برود و همسرش بانی، آب و غذا را داخل دهانش می ریخت. چند سال قبل هم دوباره با موتورسیکلت در تقاطع آزادگان تصادف کرد و شدت پرتاب به حدی بود که در اثر برخورد با تابلو مسجد، نصف کلاه ایمنی اش کنده شده بود. اما خدا مثل همه حادثه ها و ضربه های قبلی در این تصادف هم نگهدارش بود. الان که آن روزها از جلو چشمم رد می شود، می گویم «عزیز مادر، خدا تو را برای شهادت نگه داشته بود.»



مسجد ساده و در حال ساخت محله سیدرضی، اهالی را در مناسبت های مختلف دور هم جمع می کند

پیر و جوان زیر یک سقف



نمازگزاران آماده می کنند. اگرچه اکثر خادمان مسجد بازنشسته و سن و سال دارند. سیدزینی جوان ترین کلیددار این مکان است که پدر بزرگ و دایی اش از بنیان و بنیان گذاران مسجد بوده اند. او که از بچگی در هیئت پدر بزرگ در محله خدمت می کرده، با ساخت مسجد و آورده شدن هیئت به اینجا، دایره خدمتش را گسترش داده است و بیشترین وقتش را در چنین فضایی می گذراند. این طلبه جوان از طرح ها و ایده های نویی می گوید که از این مسجد کلید خورده است: مانند طرح، مانده های آسمانی، که در روزهای چراغ برات کلید خورد و در دیگر ایام مناسبتی امتداد پیدا کرد. او تعریف می کند: در اولین مرحله اجرای طرح، متقاضیان پانزده سینی را با هر چه که دوست داشتند برای اموات خود خیرات کنند، پر کردند و در ایستگاه های صلواتی که برپا شده بود، گذاشتند. این طرح باتوجه به استقبال مردم، در مناسبت های دیگر مانند دهه ولایت نیز اجرا شد و تعداد سینی ها به چهار عدد افزایش یافت. موضوعی که در این طرح و ایده مدنظر بود، یاد کردن از اموات با خیرات و نذورات و جلوگیری از اسراف بود.

چشم می خورد که

محل برپایی نماز جماعت و

برنامه های فرهنگی اهالی محله است.

مسجد امام رضا^(ع) در محله سیدرضی نوپاست و صفر تا صد کارهایش به دست نمازگزاران دغدغه مند انجام شده است. مسجدی که گرچه فقط چهار سال از پا گرفتنش با همین سازه موقت سپری می شود. شب های احیا، عاشورا و اعیاد نیمه شعبان و... همچنین پذیرایی از بیش از هشتصد میهمان، آن را به یکی از مساجد محوری محله سیدرضی تبدیل کرده است.

فاطمه سیرجانی در

انتهای خیابان سیدرضی ۴۵

ساختمان یک طبقه ای است که

نوشته های روی دیوار آبی رنگش، نشان از هویت آن دارد؛ مسجد و مجتمع فرهنگی امام رضا^(ع) که گنبد و گلدسته ای ندارد. سمت راست مسجد در حاشیه خیابان، ایستگاه صلواتی قرار دارد که با پرده های مناسبتی و ویژه محرم و صفر مزین شده است. بعد از عبور از در بزرگ طوسی، بنایی نیمه تمام مقابلمان می بینیم که ظاهراً قرار است به زودی مسجد و مجموعه فرهنگی به آنجا منتقل شود. داخل حیاط مسجد سازه ای موقت به



صندلی های نماز که دور تا دور مسجد دیده می شود، می گوید: همه این وسایل از سوی همین اهالی اهدا شده است.

حاج جواد از روزی یادش می آید که اهالی سیدرضی روی زمین های پرسنگ و ناهموار کیسه و موکت پهن می کردند و نماز جماعت می خواندند تا توجه هابه ساخت مسجد در این نقطه از شهر جلب شود.

ایده های نو برای ساختمان جدید مسجد

اگرچه در این مسجد از سال و ورزش و اتاق گیم نت و کتابخانه خبری نیست، بزرگ ترها چنان در جذب نوجوانان موفق بوده اند که خیلی از نوجوان ها و حتی جوانان ترهای محل، این مسجد را خانه دوم خود می دانند، به ویژه در ایام مناسبتی، بیشتر وقت خود را در اینجا می گذرانند.

بابا زاده تعریف می کند: اوایل بچه ها با چند میز و یک تخته، میز پینگ پنگ درست کرده بودند و همین جابازی می کردند. بعدها یکی از همسایه ها میز پینگ پنگی به مسجد اهدا کرد. این خودش در جذب نوجوان ها خیلی مؤثر بود. او با اشاره به زمین وسیع چسبیده به محوطه مسجد که متعلق به آستان قدس رضوی است، ادامه می دهد: آن زمین را که فعلاً در اختیار ماست، بانصب تور، تبدیل به زمین والیبال کرده ایم تا نوجوانان جایی برای بازی داشته باشند. همین حضور مستمر بچه ها سبب شد با مسجد انس و الفتی بگیرند و به مرور پای ثابت برنامه ها و از خادمان افتخاری مسجد باشند. او به طرح و ایده های نویی اشاره می کند که با اتمام بنای دو طبقه مسجد اجرایی خواهد شد: از جمله ساخت کتابخانه و سالن مطالعه و در کنارش ساخت سوئیت هایی ویژه زوجین جوان نیازمند و همراهان در راه مانده بیماران بستری بیمارستان «بینا» که در همسایگی مسجد است.

«مانده های آسمانی»، طرحی برای یاد کردن

از اموات

مسجد امام رضای محله سیدرضی، کلید دار و خادم افتخاری دارد که به نوبت و به وقت نماز در مسجد را برای می کنند و فضا را برای



آغاز ساخت مسجد از سال قبل

قرار گفت و گور با چند نفر از دغدغه مندان مسجدی در شبستان مسجد می گذاریم. حجت الاسلام والمسلمین محمد رسول بابا زاده یزدی، امام جماعت مسجد، برای ما روایت زمینی را می گوید که برای تبدیل آن به مسجد چه راه ها که ترفته و چه مزارت ها که نکشیده اند. او درباره بنای موقت مسجد می گوید: این بنا که عمری چهار یا پنج ساله دارد، در این مدت، محل برگزاری نماز جماعت بوده است.

بابا زاده یزدی که پدرش یکی از مؤثرترین افراد در زمینه پیگیری احداث مسجد در محله بود، تعریف می کند: بعد از دو نوبت های بسیار در شهرداری، امور مساجد و آستان قدس بالاخره کلنگ ساختمان جدید مسجد، سال قبل زده شد و اکنون در حال ساخت است. بنای قدیمی مسجد که به صورت موقت ساخته شده است، در آینده تخریب و حیاط مسجد جدید می شود.

همه کارها با اهالی است

نور از لای سازه سقف شیروانی مسجد به درون می تابد. پنکه های سقفی آرام در حال چرخیدن است. حاج جواد، پدر امام جماعت مسجد، از همکاری اهالی می گوید که صفر تا صد کار را دست گرفته اند. از شبانه روز کار کردن کارگر و بنایی که از همین محله هستند تا همراهی بانوان برای برپایی هر چه بهتر مراسم، او با اشاره به فرش، پشتی و

سه شبانه های معرفتی و بانوان همیشه

در صحنه

«به سادگی این مسجد و نداری الانش نگاه نکنید. جمعیتی که در شب های احیا و شب شهادت امام حسین^(ع) به این مسجد می آید، بیش از هزار نفر است.» این ها را شهر بانو حسن زاده می گوید که همراه سایر بانوان تلاش کرده اند به توسعه برنامه های فرهنگی، مذهبی و اجتماعی در مسجد کمک کنند.

کلاس های تفسیر قرآن، نهج البلاغه، هنرهای دستی، کلاس های آموزشی و... در کنار حلقه های معرفت از برنامه های بخش بانوان مسجد و پایگاه بسیج ولیعصر^(عج) است.

حسن زاده از استقبال خوب بانوان محله از برنامه های مسجدی می گوید و همکاری آن ها در پشت صحنه برنامه های مناسبتی: «بانوان نمازگزار پای ثابت خدمات مسجد هستند. هر زمان در برنامه هایی که نیاز به حضورشان بوده، چه در تیم بازرسی و انتظارات و چه کمک در کارهای آشپزخانه و پذیرایی، همیشه پای کارند و اینجا را خانه خود می دانند.»

اولین دوره مسابقات فوتبال محله امیریه برای بزرگداشت شهدای وطن برپا شد

افتخارات ما، تقدیم به شهدا

بهشتی ادور تادور زمین، پرچم های زیبای ایران نصب شده است و روی نیمکت ها و ستون ها هم بنر هایی با تصاویر شهدای جنگ دوازده روزه دیده می شود. اینجا هیئت پایگاه بسیج و مسجد نیست، بلکه یک زمین ورزشی است در بوستان صادقیه که ورزشکارانش برای بزرگداشت یاد و خاطره شهدا با هم رقابت می کنند.

اولین دوره مسابقات فوتبال محله امیریه، بزرگداشت شهدای وطن، از هفته گذشته آغاز شده است و با نزدیک شدن به روزهای پایانی بسیار هیجان انگیز دنبال می شود.

● از تیم های پرسونیک تا شهدای دانشمند

مسابقات فوتبال محله امیریه، بزرگداشت شهدای وطن به همت شورای اجتماعی این محله برپا شده است. دوازده تیم در دره سنی نونهالان و هشت تیم در دره سنی نوجوانان حاضر شده اند تا شانس خود را برای موفقیت محک بزنند. البته همان طور که از اسم مسابقات پیداست، هدف از برگزاری این رقابت ها بزرگداشت قهرمانان جنگ دوازده روزه با رژیم صهیونیستی است.

محمد حسین پناه که مسئول برگزاری این مسابقات است، می گوید: با برگزاری این رقابت ها تلاش کردیم که نام شهدای این ایام در محله ما طنین انداز شود و بچه ها هم در یک فضای مثبت با این نام های پرافتخار آشنا شوند.

او ادامه می دهد: نام تیم ها متناسب با شرایط روز انتخاب شده است. از جمله تیم های هایپر سونیک، فتاح، خیبرشکن، مدافع وطن، شهید حاجی زاده و شهدای دانشمند. در پایان این رقابت ها هم از سه تیم برتر مسابقات قدردانی شد.

● مهم در حد جام جهانی

یکی از مربیانی که برای این مسابقات تیم تشکیل داده، علی ساعی است؛ فرهنگی بازنشسته ای که تلاش دارد برای بچه های محله و ارتقای سطح ورزشی شان قدم می بردارد. او می گوید: وقتی ما اعلام کردیم قرار است در این مسابقات شرکت کنیم، همه بچه ها استقبال کردند، هم به واسطه رقابت و فوتبالی که شکل می گیرد و هم به واسطه جنبه های ملی و میهنی که در این رقابت دیده شده است.

ساعی می گوید: به نظرم تا موضوع جنگ دوازده روزه داغ است، باید اخبار آن را برای بچه هایمان توضیح دهیم و آوردن نوجوانان به فضای مسابقات و ورزش با عنوان شهدای وطن به این موضوع کمک می کند.

مربی تیم شاهین نگاهی هم به بعد فنی مسابقات دارد و می گوید: این رقابت به پویایی محله و ارتباط خوب بچه ها با یکدیگر کمک می کند. از طرفی این مسابقه به خاطر هیجان و رقابتش به اندازه یک جام جهانی برای بچه ها اهمیت دارد.

● بچه های ما راه شهدا را ادامه می دهند

این رقابت ها هیجان و انرژی مثبتی به بچه های فوتبالی امیریه تزریق کرده است. محمد حسین شهیدی، یکی از بازیکنان شرکت کننده، می گوید: به

نظرم خبرهای روزهای جنگ خیلی تلخ بود و همه مانگران آینده کشور شدند. ولی الان که می بینیم همه چیز آرام شده و می توانیم در آرامش ورزش کنیم، خوشحالیم و این به خاطر شهادت و ایثار فرماندهان نظامی است که ما از آن ها ممنونیم. هرافتخاری هم که اینجا داشته باشیم، تقدیم آن ها می کنیم.

مریم هدایی مادر یکی از فوتبالیست های محله امیریه است. او می گوید: بچه ها به این فضای رقابت و هیجان نیاز دارند و می بینم که پسر، سینا در این فضا با چند نفر رفیق شده است. نام گذاری و برگزاری مسابقات هم به یاد شهدای وطن، کار زیبایی است که ماندگاری می شود. به نظرم این کمترین کاری است که می توان به یاد آن بزرگواران انجام داد.

این مادر می گوید: ما باید تلاش کنیم که فرزندانمان، چه با ورزش و چه با علم خود، راه این شهدا را برای سربلندی ایران ادامه دهند.



فریمه روشن پژوه، شاعر نوجوان محله سیدرضی یکی از شعرهایش را برای کودکان غزه سروده است

خانه سالم و امن، سهم کودکان دنیاست



متوالی در ناحیه، مقام نخست نمایش نامه خوانی در ناحیه، مقام سوم نمایش عروسکی، مقام های دوم و سوم در ژیمناستیک و مقام نخست پرتاب راد در سطح ناحیه دارم. به تازگی هم در کارگاه های خبرنگاری که ویژه دانش آموزان ناحیه ۷ برگزار شد، شرکت کردم.

● جز شعری که مقام آورد، چه شعر مهمی سروده ای که خودت دوستش داری؟

شعری برای کودکان غزه سروده بودم. با دیدن فیلم کودکانی که در آغوش پدر و مادرانشان جان داده بودند، بسیار ناراحت شدم و تحت تأثیر آن احساسات، شعری برای بچه های بی پناه و مظلوم غزه سرودم.

● بهترین قسمت شعری را که سرودی و به دل خودت نشست، برایمان بخوان.

کل شعرم را دوست دارم، اما قسمت پایانی شعر را که پیام من برای همه کودکان است، بیشتر دوست دارم: خانه سالم و امن، سهم من، سهم همه کودکان دنیاست.

● چه سبک شعری را بیشتر می پسندی و در چه قالبی دوست داری شعر بگویی؟

سبک شعر نو، اما به اشعار شاعران بزرگ سرزمینم، سعدی و حافظ و فردوسی هم علاقه دارم. پدرم هر زمان کتاب حافظ را بردارد، کنارش می نشینم تا از خواندن غزل های دل نشین این شاعر لذت ببرم.

● درست چطور است؟

به نظر خودم و معلمان مدرسه بسیار پرتلاشم و به لطف خدا تا الان در همه دروس نتایج عالی داشته ام.

اشعار هم باید مرتبط با کنترل و کاهش آسیب های اجتماعی بود. با توجه به شناختی که معاون پرورشی مدرسه از من و علاقه ام به شعر داشتم، پیشنهاد کرد که در این مسابقه شرکت کنم.

● مضمون شعری که سرودی چه بود و چه قالبی داشت؟

مضمون شعر، خانواده سالم بود که در قالب شعر نو سروده شد. خوشبختانه بعد از ادوری به عنوان اثر اول شناخته شد.

● به جز شعر، فعالیت هنری یا ورزشی دیگری هم داری؟

من در زمینه های مختلف فرهنگی، هنری و ورزشی فعالیت می کنم. مقام های اول و دوم تک نوازی تنبک در سه سال

فاطمه سیرجانی | فریمه روشن پژوه، نوجوان موفق محله سیدرضی، از آن دسته نوجوانانی است که دوست دارد هنر ها و حوزه های مختلفی را تجربه کند و در آن ها خوش بدرخشد. اورتبه های دوم و سوم ناحیه در رشته ورزشی ژیمناستیک، رتبه اول رشته تک نوازی تنبک در جشنواره «امید فردا» در ناحیه را کسب کرده و در کارگاه های خبرنگاری شرکت کرده است. اما آنچه سبب شد ما به سراغ این نوجوان موفق برویم، علاقه او به شعر و کسب رتبه اول استانی در حوزه شعر در سیزدهمین جشنواره «نوجوان سالم» است؛ جشنواره ای که با هدف کنترل آسیب های اجتماعی اردیبهشت ۱۴۰۳ در سطح استان برگزار شد.

● داستان علاقه ات به شعر و ادبیات از کجا شروع شد؟

مادر من به ادبیات علاقه دارد و همیشه شعر هایی را که می سرود، برای من می خواند. به تدریج این علاقه به شعر و شاعری در من هم پیدا شد.

● ماجرای افتخار آفرینی ات در مسابقات استانی شعر را هم بگو.

مسابقه از طرف آموزش و پرورش با عنوان «نوجوان سالم» برگزار می شد و من از طریق مدرسه شرکت کردم. موضوع و محتوای





برای پیوستن به کانال شهرآرامحله منطقه ۱۱ و ۱۲ در تلگرام کانال کنید

محله دانشجو

حمید ولی زاده

رئیس



حمید علیزاده

نایب رئیس



حجت الاسلام
سید حجت سبحانلو
نماینده ائمه جماعات



اردلان کلالی

نماینده ساکنان



بهنام شهیدی

نماینده جوانان



امیر مقیدنیا

نماینده ساکنان



پریسا عنصری

نماینده بانوان



زهرا مراغه

نماینده کسبه



نیلوفر محمدزاده

نماینده جوانان



غلامحسین صفری

نماینده ایثارگران



صفیه محمدیان

نماینده بانوان



کمال مظلوم

نماینده ساکنان



فرزانه عباسی مقدم

نماینده تشکلهای



محمد ظفریان نژاد

نماینده ساکنان



محسن رضانیا

نماینده ساکنان



مهین شکوهی

نماینده ساکنان



اشرف نعیمی جمال

نایب رئیس



حسینعلی رجعتی

رئیس



رضارجبی

نماینده جوانان



آرزو پیری مؤخر

نماینده پایگاه بسیج



محبوبه کیمیائی

نماینده مدارس



فرزاد غفاری

نماینده ساکنان



منیره رجائی

نماینده بانوان



محمدرنجینی

نماینده جوانان



نسبیه باباپور علی آبادی

نماینده ایثارگران



میلاد اسحاقی

نماینده ساکنان



محسن قنایزچی

نماینده ساکنان



سیمین شیدایی

نماینده مدارس



مهدی ظریف منادی

نماینده ورزشکاران



محدثه انصاری

نماینده ساکنان



محله تربیت



معرفی اعضای شورای اجتماعی محلات

محله دانشجو، تربیت، زیباشهر، سید رضی

محله زیباشهر

مهدی نعیمی زغبانی

رئیس



سعید سوقندی

نایب رئیس



حامد اکبری

نماینده ساکنان



حسناحسین زاده

نماینده جوانان



رباب وفائی

نماینده ساکنان



سید یوسف ورزشی

نماینده ورزشکاران



سمانه شیخ

نماینده بانوان



محمد مرادی

نماینده ایثارگران



فاطمه مهربان

نماینده تشکلهای مردمی



سید عباس شعبانی اول

نماینده جوانان



مهدی قانع زارع

نماینده پارک ملت



محله سید رضی

کاظم کشاورز

نایب رئیس



سید محمد شجاعی

رئیس



علی تبریزیان

نماینده جوانان



الیه یزدی

نماینده بهداشت



سید حسین احمدی

نماینده ورزشکاران



فریبا عزیزی فرد

نماینده پایگاه بسیج



جعفر پور شریفی

نماینده مدارس



ریحانه بیرق دار

نماینده بانوان



صادق مهاجر

نماینده پایگاه بسیج



مهیار سهرابی اول

نماینده کسبه



فاطمه هنری

نماینده ساکنان

